

تدوین کننده و پژوهشگر: دوشی چی

از صفحات تاریخ : حوادث در افغانستان چگونه شکل گرفت؟ «قسمت یازدهم»

آمریکا ، ناتو و اروپا



((تلاش کردم تا در این نوشته های تاریخی زیباترین اشعار و نایاب ترین تصویرها تهیه و به پیشگاه شما عزیزان تقدیم گردد. هدف از انتخاب تصویر مستند سازی و حقیقت نگاری را افاده مینماید و مزین شدن با اشعار شیوه ی جدیدی است تا از یکطرف بحث های تاریخی را با شعر صیقل داد و از جانب دیگر خواننده را از یک نواختی بیرون کرد...))

... پیش از این بود
که از اعماق تیرگی
از تیرگی اعماق و نظامی که می رفت
تا بخوابد خاموش، و بمیرد آرام
ناله ها برخاست
از اعماق تیرگی
آنجا که خون انسانها ، پشتوانه ی طلاست
وز جمجمه ی سر آنها مناره ها برپاست
ناله ها برخاست
مطلب ساده بود
سرمایه ، خون می خواست
مپرسید چرا ، گوش کنید مردم
علتش این بود ... علتش این است
و این نه تنها مربوط به هند و چین است
بلکه از خانه های بی نام ، تا سفره های بی شام
از شکستگی سر جوبه ی دار خون آلود ، تا کنج زندان
از دیروز مرده ، تا امروز خونین
تا فردای خندان
از آسیای رمیده ، تا آفریقای اسیر
حلقه به حلقه ، شعله به شعله ، قطعه به قطعه
زنجیر به زنجیر
بر پا می شود توفان زندگی
توفان زندگی ، کینه ور و خشمگین
بر پا می شود
پاره می کند ، زنجیر بندگی
تا انسان ستمکش ، بشکند
بشکافد از هم ، سینه ی تابوت

خراب کند بکسره، دنیای کهن را، بر سر قبرستان

قبرستان فقر، قبرستان پول

و بندگی استعمار، بیش از این دیگر

نکند قبول! نکند قبول

می لرزد آسمان... می ترسد آسمان

و زمان... زمان و قلب زمان

و تپش قلب خون آلوده ی زمان، تندتر می شود تند، تر دم به دم

و روز آزادی انسان ستمکش

نزدیکتر می شود قدم به قدم. (کارو)

هرج و مرج در عراق و افغانستان برای طرف داران بی قید و شرط آمریکا وضعیت نا امید کننده ای ایجاد کرده است. اما حالا که مصیبت نازل شده، قرار نیست آقای جرج بوش به تنهایی عواقب آن را بر دوش بکشد. مدیر مجله اکسپرس می گوید: «هیچ کس نمی تواند در صداقت آمریکا تردید کند: این ابرقدرت برای گسترش آزادی و دموکراسی نیز پیکار می کند». از این گزافه گویی که تاریخ دور و دراز مداخلات نیروی دریایی و سازمان سیا، در جهت سرکار آوردن یا پابرجا نگه داشتن رژیم های دیکتاتوری، به ویژه در آمریکا لاتین، را لاپوشانی می کند، در می گذریم و تنها، پیام نهفته در آن را به خاطر می سپریم که:

ما اروپایی ها و آمریکایی ها در یک کشتی سواریم، چون ارزش های بنیادین یکسانی را که به نوعی به اصول فراگیر غربی تعلق دارند به اشتراک گذاشته ایم. تجربه ی زیسته ی آنهايي که با وضعیت کشورهای هر دو سوي اقیانوس اطلس به خوبی آشنا هستند، یا مطالعه ی ادبیات انبوهی که در باره ی این موضوع اخیرا در اروپا و ایالات متحده به چاپ رسیده، هیچ کدام چنین برداشتی را تداعی نمی کند. حال، چه در مورد ایدئولوژی حقوق فردی در قیاس با حقوق جمعی باشد، چه جایگاه مذهب، چه ادعای ملی گرایانه، چه حس برتری نسبت به باقی جهان، چه بی اعتنایی نخبگان نسبت به نابرابری ها، چه حکم اعدام، چه احترام به قوانین بین المللی (پروتوکل کیوتو، دادگاه بین المللی)، و غیره... اکثریت بزرگی از شهروندان آمریکا، و بدتر از آن حکومت فعلی، از اغلب کشورهای قاره ی کهن بسیار عقب مانده تر هستند. این ها فقط حاصل مشاهدات است. تنها کسانی که باید از این موضوع نگران شوند، آنهايي هستند که نمی دانند (بسیاری از دوستداران آمریکا در باره ی آن چه می پرستند هیچ نمی دانند) یا با هواداری خوش خیالانه از آتلانتیسیم، نمی خواهند به ایالات متحده به چشم یک کشور خارجی معمولی نگاه کنند.

با این کشور، هم همکاری منافع وجود دارد، هم واگرایی منافع، همان طور که با هندوستان، روسیه یا برزیل وجود دارد. در چنین شرایطی «از هم گریزی قاره ها»، «متارکه با اروپا»، «بین بست درون آتلانتیک» - این عبارت های جدید و اندکی اغراق آمیز - تنها بیانگر واقعیت هایی هستند که قبلا هم وجود داشته اند. یادآوری این حقایق ابتدایی در فردای شکست مضاعف نظامی و اخلاقی آمریکا در عراق، بیشتر مفهوم پیدا می کند و تهدید استفاده از نیروی نظامی برضد دولت های دیگر، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، به امری عیب تبدیل می شود: به قول دو پژوهشگر بنیاد Carnegie Endowment for International Peace «قدرتی که در عمل قابل استفاده نباشد، یک قدرت واقعی نیست». این آموزه را دو کشور دیگر محور شر، کوریا ی شمالی و ایران، فرا گرفته اند و آنها (دیگر) خیال ندارند بلندپروازی های هسته ای شان را کنار بگذارند. این موضوع از چشم همه ی اروپایی ها نیز پنهان نمانده است. تفسیرهای بی شماری که در باره ی اختلاف ارزش ها ارائه شده، خود راهی است برای توجیه مقداری فاصله گیری دیپلماتیک. شاهد آن را در ۲۰ ژوئیه گذشته دیدیم، هنگامی که ۲۵ کشور اروپایی، به اتفاق، در مجمع عمومی سازمان ملل، علیه «دیوار ننگ» اسرائیل موضع گرفتند، آن هم در شرایطی که واشنگتن همراه با اسرائیل، پالاو، میکرونزی و دو «دولت» دیگر، در همین قد و قواره، از موضع مقابل حمایت می کردند.

حتا «رابطه ی ویژه» مشهور آمریکا-انگلیس هم ما را به ریشخند وا می دارد: فقط انگلیسی ها، با خود فریبی، آن را باور کردند، در حالی که در واشنگتن - یعنی در جایی که با نظریات دیگران هیچ کاری ندارند - این رابطه، از روی مصلحت، وسیله ای شد برای «آلوده کردن» لندن در ابتکارات یک جانبه که به اقتضای مصالح روز، اقداماتی «چند جانبه» معرفی می شوند. مثلا، در ۱۹۶۷، رئیس جمهور، لیندن جانسون، سعی کرد هارولد ویلسون، نخست وزیر آن زمان انگلیس از حزب کارگر، را متقاعد سازد که قوایی از ارتش انگلیس، حتا شده در حد یک گردان، به ویتنام اعزام کند. اما در آن موقع، ویلسون حاضر نشد نقش «سگ مطیع» را که آنتونی بلر «این نماینده ی جدید حزب کارگر» به اجرای آن در عراق رضایت داده، ایفا کند. مناقشات بازرگانی سال های اخیر بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده (گاوهای هرمون دار، موز، ارگانیسیم های دچار تغییرات ژنتیک، فولاد، تسهیلات کشاورزی، استفاده از بهشت های مالیاتی توسط شرکت های چند ملیتی آن سوي اقیانوس اطلس، و شاید هم به زودی و برای بار دیگر در هواپیمایی بین بوئینگ و ایرباس) چشم انداز رویارویی ظاهری میان این دو مجموعه را تکمیل می کنند.

در برابر این انباشت تنش ها، برخی از مفسران انگلو-ساکسون در مورد ادامه معماری مالی، اقتصادی و بازرگانی جهانی، یا به عبارت دیگر، برای آینده ی جهانی شدن نولیبرالی یا گلوبالیزاسیون، دچار نگرانی شده اند. مگر تکیه گاه عمده گلوبالیزاسیون، در این ربع قرن اخیر، بر تحول از روی میل و رضای نخبگان رهبری کننده سرتاسر جهان، و در درجه اول رهبران اروپا، به الگویی لیبرال از ادغام اقتصادی بخش قابل جذب کره زمین نبود که در واشنگتن طراحی شده بود تا در درجه اول در خدمت منافع مالی و موسسات فراملیتی آمریکا قرار بگیرد؟ این سیستم یک بازوی مسلح هم برای خود دارد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو). این سازمان، در آغاز، برای سد راه اتحاد شوروی ایجاد شده بود و هدف اصلی اش تبدیل واشنگتن به داور همه ی تصمیم گیری ها در مجموع قاره کهن بود. ناتو، نه تنها پس از تجزیه ی شوروی منحل نشد، بلکه گسترش پیدا کرد و همه ی کشورهای اقماری مسکو در اروپای مرکزی و خاوری و نیز اسلونی و سه جمهوری بالتیک را در بر گرفت. اما اختلاف های دو قاره به آن هم رحم نکرد. آخرین موردش، در ژوئن گذشته بود. در کنفرانس سران که در استانبول برگزار شد. دولت های آلمان و فرانسه مخالفت خود را با برافراشتن پرچم ناتو در عراق به عنوان حفاظی برای تشکل های سربازان و پلیس عراق اعلام کردند. واشنگتن، در این سازمان، آن قدر به دستور دادن به «متحدان» ایستاده به حالت خبردار خود عادت کرده که هر اعتراضی، ابعاد یک بحران را به خود می گیرد.

اگر فقط به این عوامل توجه کنیم و به آنها جدا از فضای عمومی ترشان بنگریم، شاید این احساس به ما دست بدهد که توازی دو رکن بزرگ سیاسی- نظامی جهانی سازی لیبرالی در حال از هم گسیختن است و تمام این بنا را شکننده تر ساخته است. تصویری فریبنده، همانند تصور تهدید گلوبالیزاسیون توسط هیستری امنیت جوی دولت بوش. یک بررسی اخیرا در فرانسه توسط بنیاد روبر شو من Robert Schuman به چاپ رسیده که همه چیز را سر جای خود قرار می دهد و با تکیه بر اعداد و ارقام نشان می دهد که ادغام اقتصادهای آمریکایی شمالی (ایالات متحده و کانادا) و اروپا در حال افزایش است و پس از ۱۱ سپتامبر عمق بیشتری یافته است. همین جا لازم است بر اهمیت مناقشات بازرگانی دو طرف تعدیلی قائل شویم: اگر چه این دعوایها، در سخن رانی ها، بعدی فاجعه آمیز پیدا می کنند، اما تنها ۱٪ کل حجم مبادلات را شامل می شوند. در صورتی که میزان مبادلات در حال رشد دائمی هستند. یکی از نتایج شاخص بررسی فوق یاد آوری برخی بدیهیات اقتصادی است «سرمایه گذاری های خارجی، اقتصاد دو سوی اقیانوس را به سختی به هم گره زده اند و آنها در مقایسه با تجارت که شکلی سطحی از ادغام هستند، شکل عمیق تری از آمیختگی را تشکیل می دهند». مثلا در سال ۲۰۰۰، میزان فروش شعبه های آمریکایی در اروپا به ۱۴۳۸ میلیارد دلار بالغ می شد، در حالی که میزان صادرات آمریکا به اروپا تنها ۲۸۳ میلیارد دلار بود. و در جهت عکس، شعبه های شرکت های اروپایی در آمریکا ۱۴۲۰ میلیارد دلار فروش داشتند، در حالی که میزان صادرات اروپا به ایالات متحده به ۳۳۶ میلیارد دلار بالغ می شد.

بر خلاف عقیده ی رایج، رویکرد سرمایه گذاران آمریکایی و اروپایی به سوی «بازارهای نوظهور» در الویت قرار ندارد. مثلا سرمایه گذاری های آمریکا در هلند در سال ۲۰۰۰ دو برابر سرمایه گذاری های اش در مکزیک بود. در ۲۰۰۲، در کل اروپا، به مرز ۶۰٪ حجم سرمایه گذاری اش در سطح جهانی رسید و در ۲۰۰۳ از این مرز هم عبور کرد. فرانسه، به خاطر مخالفتش با جنگ عراق، هیچ آسیبی متحمل نشد و بر اساس بررسی ها، سرمایه گذاری های آمریکا در این کشور در سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳، یا درجا زدند یا ۱۰٪ افزایش یافتند. اما در جهت عکس، در سال ۲۰۰۳ و فقه ای جدی رخ داد: سرمایه گذاری های اروپایی در آمریکا، در مقایسه با سال ۲۰۰۲، از حدود ۸۵٪ کل مبلغ جهانی شان به حدود ۵۰٪ و از نظر حجم از ۱۲۶ میلیارد دلار به ۳۷ میلیارد دلار کاهش یافتند. در ۱۰ ماه نخست سال ۲۰۰۳، سرمایه گذاران حوزه ی یورو در بازار اوراق بهادار آمریکا (قرضه ملی، سهام و سفته)، با واگذاری ۵ میلیارد دلار دارایی، بیشتر فروشنده بودند، در حالی که در سال ۲۰۰۱، با ۵۰ میلیارد دلار، مابه التفاوت خالص، خریدار به حساب می آمدند. آیا این تغییر گرایش مقطعی است یا ساختاری؟ که در این صورت، این نتیجه حاصل می شود که صاحبان سرمایه در اروپا، به مدیریت بوش بر کشورش کمتر اعتماد می کنند (کسری بودجه و بازرگانی، ماجراجویی در خارج، اقدامات امنیتی و غیره..). تا سرمایه گذاران آمریکا نسبت به حکومت های «اروپایی کهنه ... (لذا، ادغام فزاینده دو طرف با گونه ای توازن مجدد قوا بین آنها همراه می شود. همان طور که ۳۱ ژوئیه، در ژنو، در جریان کنفرانس سازمان تجارت جهانی دیدیم، اتحادیه ی اروپا و ایالات متحده، در نهایت، همیشه با هم به توافق و مصالحه می رسند، از جمله بر سر مسایل کشاورزی، در برابر کشورهای جنوب که در گروه ۲۰ G متشکل شده اند.

اما این اقدامات، دست کم در کوتاه مدت، برای این که کشورهای مورد نظر قوانین شان را در مورد سرمایه گذاری های خارجی «لیبرالیزه» تر کنند کافی نبود. در اینجا هم شاهد ظهور تعدیل توازن ژئوپلیتیک، این بار بین شمال و جنوب، اما در چارچوب ادغامی فزاینده در بازار جهانی هستیم. در زمینه نظامی و علی رغم مشاجراتی چند بین فرانسه و آمریکا، وضع ناتو، این جوشن جهانی شدن، چندان بد هم نیست. با فشارهای واشنگتن، حوزه ی مداخلات ارضی این سازمان دیگر حد و مرزی نمی شناسد. مگر در تاپستان ۲۰۰۳ نبود که ناتو، در مقام فرماندهی نیروی بین المللی کمک به برقراری امنیت در افغانستان، جایگزین سازمان ملل شد؟ واقعبت امر این است که آمریکا به طور

کلی در مورد ناتو (و نیز همه ی نهادهای چند طرفه) اصولی را به اجرا می گذارد که در ۲ فوریه ۲۰۰۲ توسط وزیر دفاع آمریکا، داندل رامسفیلد، خطاب به دولت ها به صورت جداگانه ابراز شده است: «این ماموریت است که ائتلاف را تعیین می کند، نه برعکس». به عبارت دیگر، ناتو تنها در صورت نیاز مورد استفاده قرار خواهد گرفت: امروز، برای مشارکت در بازسازی آن چه آمریکا در افغانستان تخریب کرده و شاید هم فردا در عراق. برای برخی، در مورد تضاد ظاهری بین پیشبرد گلوبالیزاسیون اقتصادی و مالی در سطح جهان که شرایط مطلوب آن وجود ثبات و آزادی مبادله در کلیه ی زمینه ها است، و اقداماتی که حکومت آمریکا در جهت ایجاد محدودیت برای همین آزادی ها اتخاذ کرده (اعطای ویزا، مبادله پرونده های مربوط به مسافران خطوط هوایی سراسر آمریکا، استقرار ماموران گمرکی آمریکایی در بنادر کشورهای دیگر که کانتینرهایی به مقصد آمریکا بار می زنند، کنترل های موشکافانه در مرزها) که در محل اجرا تنش های امنیتی در میان جمعیت ایجاد می کند، پرسش هایی مطرح می شود. اثرات بر جای مانده، چنان چه اثری باقی بماند (سقوط سرمایه گذاری های اروپایی در سال ۲۰۰۳ می تواند نشانه ای از آن باشد)، همچنان محدود است. مثلاً این را به خوبی می توان در خوش بینی اعلان شده ی دو «غول» هواپیمایی، بخشی که در برابر بحران های بین المللی فوق العاده حساس است، مشاهده کرد: بهره برداری از هواپیمای بسیار بزرگ باری A ۳۸۰ ایرباس (با ۵۵۵ سیت) در اوایل ۲۰۰۵ آغاز خواهد شد و شرکت سینتل هم برنامه ی بسیار گسترده ی جدیدی را شروع کرده: بوئینگ که قرار است در ۲۰۰۷ راه اندازی شود. دانیل همپلتون مقدمه نویسی اثر پژوهشی بنیاد روبر شومن که در بالا از آن یاد شد، با جسارت اعلام می کند: ما به سرزمینی جدیدی رسیده ایم که در آن منافع اقتصادی و اجتماعی ویژه و بازیگران فراملیتی آن مرزهای ملی را پشت سر می گذارند و اشکال سنتی حاکمیت در سرتاسر دنیای آتلانتیکی را در می نوردند ...

چرا حاکمیت مشروعیت خود را از دست میدهد؟



بیچ ای تازیانه ! خرد کن ، بشکن ستون استخوانم را
 به تاریکی تبه کن ، سایه ی ظلمت
 بسوزان میله های آتش بیداد این دوران پر محنت
 فروغ شب فروز دیدگانم را
 لگدمال ستم کن ، خوار کن ، نابود کن
 در تیره چال مرگ دهشتزا
 امید ناله سوز نغمه خوانم را
 به تیر آشیانسوز اجانب تار کن ، پاشیده کن از هم
 پریشان کن ، بسوزان ، در به در کن آشیانم را
 بخون آغشته کن ، سرگشته کن در بیکران این شب تاریک وحشتزا
 ستمکش روح آسیمه ، سر افسرده جانم را
 به دریای فلاکت غرق کن ، آوازه کن ، دیوانه ی وحشی
 ز ساحل دور و سرگردان و تنها
 کشتی امواج کوب آرزوی بیکرانم را با وجود این همه زجر و شقاوتهای بنیان کن
 که می سوزاند اینسان استخوان های من و هم میهنانم را
 طنین افکن سرود فتح بیچون و چرای کاررا
 سر می دهم پیگیر و بی پروا ! و در فردای انسانی
 بر اوج قدرت انسان زحمتکش
 به دست پینه بسته ، میفزارم پرچم پرافتخار آرمانم را. (کارو)

در تاریخ جنگ سرد و دنیای جدیدی که در پی داشته است، فصل نا نوشته ای وجود دارد. این فراز از تاریخ، به ما می گوید که چگونه ایالات متحده، گاهی آشکارا و گاه مخفیانه، فعالان طیف راست اسلامی را تقویت مالی و تشویق کرده است. تا مقدمات سلطه ی کامل امپراتوری خود را بر خاور میانه، شمال آفریقا و آسیای مرکزی و جنوبی بر اساس تکیه بر اسلام سیاسی طراحی می کرد. ایالات متحده، چند دهه را صرف توسعه و تقویت اسلامی ها، زیر نفوذ خود در آوردن آن ها کرد و به عنوان متحدان خود در جنگ سرد، به جذب ایشان پرداخت تا سرانجام باعث ایجاد نیروئی شد که کینه توزانه به روی حامی و سازنده خود برگرداند. ایالات متحده میلیارد ها دلار صرف حمایت از جهاد اسلامی در افغانستان کرد. «آروند هاتی روی» نویسنده جوان هندی و خالق رومان بی نظیر «خدای چیزهای کوچک» در مقاله ی تحلیلی «معادله عدالت نامحدود» که «جهادی های افغانی» ارتش غیرمستقیم ایالات متحده بود که (سیا) نیروهای خشک اندیش را از چهل کشور مسلمان؛ از جمله بازوی نظامی وهابی های عربستان سعودی به رهبری اسامه بن لادن، به سال ۱۹۷۹ برای تشکیل آن در افغانستان گرد آورده بود تا حاکمیت افغانستان را سقوط و جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی را از درون تحریک کند. «روی» تاکید می ورزد که پس از مدتی، سیا برای تامین هزینه ها و سازو برگ نظامی ارتش غیر مستقیم خود، صدها لایحه سازی در مرز افغانستان و پاکستان برپا کرد که در آمد سالانه شان سر به صد تا دوصد میلیارد دلار می زد...

مردم زجر کشیده ی افغانستان با تحمل فجیع ترین مصیبت ها به وضوح دیده بودند که: ایالات متحده چگونه گروه های نظامی مختلفی را تحت عنوان "مجاهد" سازماندهی کرد و نهایتاً هم خونخوارترین این مزدوران را، به نام "طالبان"، بر زندگی محقر آنان مسلط ساخت! در زمان دخالت اتحاد شوروی سابق و روی کار آمدن حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مبارزات مجاهدین تفنگدار! آمریکا احساس کرد که برای تأمین سلطه در منطقه، باید استراتژی دراز مدتی را طرح ریزی کرد. انگلیس که پیوسته در مستعمرات خویش و هنوز که هنوز است برای خود حق دخالت را از این مستعمرات سابق خود در امور دیگران محفوظ نگاه داشته است؛ در کنار آمریکا برای اعاده نفوذ انگلوساکسونها در این منطقه دست ناخورده و پر نعمت دست بکار شد. کمکهای مالی و تسلیحاتی، آمریکا، انگلیس، اسراییل، جرمنی، فرانسه، کانادا، استرالیا، شیخ های عرب، چین کمونیست... به مجاهدین افغان از طریق پاکستان (ژاندارم منطقه) قدم اول استراتژی آمریکا را تشکیل میداد. از همان اول واشنگتن میدانست که مجاهدین به علت قدرت پرستی و اختلافات دوامدار آنها عامل آید ال آمریکا برای اجرای نقش ها و نقشه های آینده نخواهند بود.

از این رو بهره جویی از گروه خاص دست پرورده ای که نیازهای استراتژیک آمریکا را برآورده سازد، به عنوان یکی از اصول سیاسی دخالت واشنگتن در افغانستان مورد تایید دستگاه های جاسوسی آن کشور قرار داشت، آنها معتقد بودند که باید عناصر جنگ جو از میان مردم کشورهای مختلف خاورمیانه ای انتخاب کرد که از نظر چهره و معتقدات مذهبی با یکدیگر و مردم افغانستان همگونی و همگرایی داشته باشند. افراد متذکره پس از آموزش در پاکستان و کسب تجربه در جنگهای داخلی علیه شوروی ها، میتوانند به عنوان نیروی جایگزین آمریکاییها در خاورمیانه و نقاط دیگر جهان فعال باشند، به عبارت دیگر جذب و سازماندهی افرادی که در ظاهر هویت و ملیت خاورمیانه ای داشته اما در باطن مزدوران سرویسهای جاسوسی اند. از سال ۱۹۸۳ به بعد مزدوران مذکور به وسیله کارشناسان آمریکا در پاکستان و افغانستان دائماً آموزش دیده اند که بیشتر شان از مهاجرین عرب و افغان مقیم غرب یا بصورت دانشجوی یا سوداگر و پیشه ور بودند. اسامه بن لادن ۴۵ ساله در هنگام موجودیت شوروی ها در افغانستان وارد پشاور شد و به خدمت گذاری آماده گردید. اراقامی که اخیراً به وسیله (الشرق الاوسط) چاپ شد حاکیست که اسامه بن لادن در مراکز فعالیت خویش در پاکستان و افغانستان (۲۹۰۰) نفر نیروی جنگی داشت که شامل:

۵۹۴ نفر مصری، ۴۱۰ نفر اردنی، ۲۹۱ نفر یمنی، ۲۵۵ نفر عراقی، ۱۱۵ سودانی، ۱۶۵ نفر سوری، ۱۷۸ نفر الجزایری، ۶۵ نفر تونس، ۵۵ نفر مراکشی، ۳۵ فلسطینی و تعداد دیگری از اتباع کشورهای امیر نشین خلیج فارس بوده اند. از آنجایی که در جریان جنگهای افغانستان مزدوران (سیا) بودند که نقش عمده ای را در حوادث افغانستان بازی کردند، بنابر آن گروه مذکور بعد از کم رنگ شدن جنگ و جهاد و بیرون شدن شوروی ها از افغانستان با آمریکا در ظاهر اختلافات پیدا کردند. ولی این نقطه را نباید از یاد برد که مصارف لوژیستیکی امارت طالبان بعد از تصرف کابل روزانه بالغ بر ۱۹۵ هزار دلار آمریکایی تخمین میشد، در حالیکه به گفته مقامات آمریکایی ثروت بن لادن در بانکهای جهانی مصادره گردیده است، پس این مصارف لوژیستیکی طالبان از چه منبع تمویل می گردید در صورتیکه پاکستان به تنهایی نمیتوانست این مصارف را بپردازد. از طرف دیگر مقامات آمریکایی و رسانه های گروهی آن اسامه بن لادن را در انفجارهای ریاض - طهران، در به گذاری ۱۹۹۳ مرکز تجارت منتهاتان و انهدام سفارت خانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا، متهم میدانند، حمله راکتی آمریکا در سودان و افغانستان نیز ظاهراً به بهانه تا دیب وی صورت گرفت. در حالیکه این اتهام مسخره بنظر میرسد. آمریکا در این

دنیای بزرگ فقط و فقط با اسامه دشمنی دارد و باقی همه مردم دوستان او است. این اتهام بخاطر نقش بیشتر اسامه وارد می‌گردد تا وی را غرض مقاصد بعدی کشت شطرنج بدهد.

از اینها گذشته، طالبان در کنار بن لادن مدعی بودند که اسلام با حکومت سلطنتی مخالف است. آنان می‌گفتند، که بن لادن قبل از انفجارهای ریاض و ظهران به آمریکا اخطار داده بود که خاک سعودی را تخلیه کنند. بدین ترتیب موج تبلیغاتی آمریکا با انتشار اخبار ضد و نقیض کوشیده است تا ماموریت اصلی بن لادن و طالبان را در پرده ای از ابهام فرو برده و جهانیان را از نقش واقعی واشنگتن در پرورش متعصبان فوق از دیدها پنهان سازد. جالب است توجه کنیم که در اوج اتهاماتی که در تابستان ۱۳۷۷ هنگام انفجار سفارتخانه های آمریکا در آفریقا متوجه بن لادن بود ناگهان بن لادن طی مصاحبه ای مطبوعاتی بسیاری از اعمال ترورستی گذشته ای فراموش شده، نظیر مرکز تجاری مانهاتان را هم به گردن گرفت! مجموع تبلیغات مذکور بدین منظور بود که با ادغام کردن بن لادن و طالبان، آمریکا بتواند طالبان را گروه ضد آمریکایی معرفی کند. بن لادن که سرمایه باد آورده ای استخبارات عربستان سعودی و آمریکا را صرف تربیت نظامی جوانان عرب و طالبان افغانی و پاکستانی کرد، ولی هیچگونه عمل سازنده ای از او به یادگار نماند. او که میلیونها دالر آمریکا، مسلمانان و شرکت های نفتی را بنام جهاد و امارت اسلامی افغانستان جمع آوری کرده بود، هیچ شفاخانه، مکتب، مدرسه، راه سازی، دانشگاه، موسسات تعلیمی و دارالایتم اعمار نشد. همه این پولهای باد آورده را به تربیت و بوجود آوردن طالبان به مصرف رسانید. حرکت و عمل کرد بن لادن و طالبان چه قبل از ۱۱ سپتامبر و چه بعد از آن بنفع آمریکا تمام شده است.

این حرکت بهانه خیلی محکمی شد که آمریکا جهت گسترش ساحه نفوذش بر مناطق استراتژیک و قلب آسیا موفق گردد و لشکر کشی نماید. کشور ما امروز به شطرنجی میماند که دو بازی گر اصلی، پاکستان و اسامه بن لادن و آمریکا در دو طرف آن قرار گرفته اند. بعد از ۱۱ سپتامبر افغانستان یک بار دیگر مورد سود جویی و چالشها قرار دارد که آینده روشن آن بچشم نمیخورد. زمانیکه عملیات آمریکا بخاطر سرکوب و نابودی طالبان و القاعده (در ظاهر) آغاز گردید، یکباره اسامه بن لادن و ملا عمر از صحنه سیاسی و نظامی افغانستان ناپدید شدند. شک نیست که بن لادن هم مانند بسیاری از عناصر آموزش دیده آمریکا یا در افغانستان برای همیشه مخفی میماند و فعالیت نمی کند و یا اینکه به یکی از کشورهای آمریکایی لاتین انتقال میابد که همچون جنایتکاران نازی برای همیشه از نظرها پنهان بماند و یا هم به ترتیبی او را سر به نیست می کنند، زیرا تاریخ مصرف او ظاهراً برای آمریکا تمام شده است.

ایالات متحده در سال های اخیر سعی داشته است که خود را به مثابه مخالف «بنیاد گرانی اسلامی» و مدافع حقوق بشر جلوه دهد و حتی در یک سال گذشته پرچمدار «گسترش دموکراسی در خاورمیانه بزرگ» شده است. سران دولت بوش که پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به ساختمان های «مرکز تجارت جهان» در نیویارک، سیاست فاجعه آمیز حمله نظامی افغانستان و عراق را سازمان دادند، مکرراً مدعی مخالفت ایالات متحده با بنیادگرایی اسلامی شده اند.

سرنوشتی نظام طالبان در افغانستان و برپایی نظامی موازی با اهداف آمریکا در این کشور و تاسیس يك نظام تحت حمایت یا به عبارتی دست نشانده توسط آمریکا این فرصت را برای واشنگتن ایجاد می‌کرد که حضور نظامی خود در افغانستان را به صورت دائمی تضمین کند و با این حضور نظامی دیگر اهداف خود را دنبال کند. حضور نظامی آمریکا در افغانستان از شمال، کشورهای آسیای مرکزی و از شرق چین و از غرب ایران را تهدید و تحت نظارت خود قرار می‌داد و از سویی این حضور نظامی نیز می‌توانست در تعدیل موضع‌گیری تند پاکستان با هندوستان در قضیه کشمیر تاثیرگذار باشد زیرا تهدید حضور نظامی آمریکا پاکستان را نیز تحت الشعاع خود قرار می‌داد و همین تهدید در کاهش فعالیت‌های هسته‌ای پاکستان نیز می‌تواند بسیار تاثیرگذار باشد زیرا این کشور خود را با محاصره‌ی نظامی آمریکا در شمال و هند، این دشمن دیرینه در شرق و حضور نظامی آمریکا در جنوب دریای عرب مواجه می‌بیند.

تشکیل خطوط ارایه‌ی سریع خدمات رسانی به آمریکا، واشنگتن در تحقق این هدف بیشتر سعی دارد که بر منطقه‌ی دریای خزر به نحوی مشرف باشد زیرا این منطقه سرشار از ذخایر بزرگ نفتی است.

نابودی یا محاصره‌ی مزارع خشکاش در افغانستان، تولید این مزارع و تجارت محصول آنها بیش از سه چهارم بازار جهانی را تأمین و اشباع می‌کند و این یکی از نگرانی‌های اقتصادی آمریکا در جهان است.

استفاده از حضور نظامی و پایگاه‌های نظامی آمریکا برای هدف قرار دادن و تهدید کشورهای عربی و اسلامی، آمریکا همیشه کشورهای مسلمانی چون عراق، سودان، یمن، لیبی، لبنان، سوریه و ایران را متهم به همکاری با گروه‌های تروریستی و تأمین امنیت این گروه‌ها کرده است که بر کسی پوشیده نیست تهدید و محاصره‌ی این کشورها در منطقه مترادف با تأمین امنیت سیاسی و استراتژیک اسرائیل است.

بنابراین حضور پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان به صورت دائمی این کشورها را در تیررس خود قرار می‌دهد و با اعمال فشار و تهدید به این کشورها می‌تواند در هر زمانی که بخواهد از پایگاه‌های خود در کابل، منافع این کشورها را قرار دهد. البته اگر این واقعیت تاریخی را در نظر بگیریم که همیشه در پس جنگ‌های جهانی،

منطقه‌یی و حتی انقلاب‌های داخلی در جهان انجمن‌های صهیونیستی و فراماسونی قرار گرفته‌اند احتمال دست داشتن اعضای این انجمن‌ها در حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر بسیار قوی می‌شود، هر چند در آغاز تحقیق این حادثه‌ی تاریخی نیز سرخ‌های بسیار قوی از دست داشتن صهیونیست‌ها بدست آمد اما پرونده‌ی تحقیق در این قضیه از سوی آمریکا سریع بسته شد بنابراین وجود آمریکا در افغانستان نه تنها هدف غیر علنی سردمداران کاخ سفید بود بلکه هدف غیر علنی اسرائیل نیز است و ممکن است این دو کشور برای تحقق این هدف تلاش‌های مشترکی را نیز انجام داده باشند چون فراهم آوردن بهانه‌ی لازم جهت حمله و به اشغال درآوردن افغانستان. سیاست خارجی آمریکا حکم می‌کرد که از مجاهدین در برابر رقیب نیرومند آن زمان یعنی اتحاد شوروی به حیث پیادگان عرصه شطرنج استفاده شود. ارزان ترین مهره در بازی شطرنج پیاده‌ی آن است که هر لحظه می‌توان برای داشتن موقعیتی بهتر آنرا قربانی نمود. با داخل شدن ارتش سرخ به خاک افغانستان، سیل کمک‌های نظامی به سوی مجاهدین جریان پیدا کرد.

با وجود آن که پای منافع استراتژیکی آمریکا بیشتر از هر کشور دیگر در آنجا دخیل بود ولی باز هم کمک‌هایی که صورت گرفت بیشتر آنها از بانک‌های عربستان سعودی بصوب پاکستان سرازیر می‌شدند. بخش کمتر از نصف این کمک‌ها که از طرف آمریکا صورت می‌گرفت خود قصه‌ی علیحده دارد. با برقراری حکومت مجاهدین در کابل، سفیر ایالات متحده در کابل و معاونش رچارد هوگلند، آخرین دیدار مهم خود به عنوان مقامات رسمی ایالات متحده در کابل را انجام دادند و بدین وسیله افغانستان در فاصله‌ی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ در یک انزوای بین‌المللی قرار داده شد.

عده‌ای این عملکرد را دلیلی بر بی‌اهمیت بودن افغانستان برای آمریکا می‌دانند، اما با توجه به حقایق دیگر، این نتیجه به دست می‌آید که افغانستان پس از فروپاشی شوروی، همیشه برای آمریکا اهمیت داشته و دوری از آن و یا کشیدن پرده به روی آن کشور، جزئی استراتژیکی دقیق این کشور بوده است. ایلی کراکوسکی که مأمور وزارت دفاع آمریکا و مسول بخش افغانستان در دهه هشتاد میلادی بود می‌گوید: افغانستان همیشه برای ما اهمیت داشته است. این کشور در تقاطع راهی قرار گرفته که قلب دنیا را به شبه قاره هند پیوند می‌دهد. این کشور اهمیت خویش را از موقعیت اش کسب می‌کند، موقعیتی که در مرز دریا و خشکه قرار گرفته و نقطه‌ی تلافی قدرت‌های جهانی تاریخ بوده است. مغول‌ها و سکندر کبیر از همین راه گذشتند و بازی بزرگ روسها و انگلیس‌های قرن نوزدهم در همین جا صورت گرفت. در قرن بیستم میلادی هم، افغانستان مرز دو قدرت بزرگ جهانی بود. با آزادی افغانستان جمهوریت‌های آسیایی میانه که همه‌ی آنها دور از آب‌های گرم واقع شده‌اند، افغانستان محور استراتژیکی منطقه شد.

سال ۱۳۷۱ خورشیدی دولت مجاهدین به ریاست "صبغت‌الله مجددی" وارد کابل گردیده و سپس "برهان‌الدین ربانی" جایگزین آن شد. این حلاوت و شیرینی عمری کوتاه چون حباب داشت. چرا که در سومین روز این پیروزی در حالی که شلیک‌های "شادیهانه" تفنگ‌ها همچنان ادامه داشت، به یکباره لوله تفنگ از آسمان به سوی یکدیگر نشانه رفت تا بار دیگر تراژدی خونین جنگ و کشتار و قصه تلخ دربردی ادامه یابد.

دو رقیب یعنی "ربانی" و "گلبدین حکمتیار" که در کوه‌ها متواری است و هنوز به غرش تفنگ دل خوش می‌دارد، جنگ با یکدیگر را تدارک دیدند و به تدریج دیگر گروه‌ها و رقبای را نیز در این جنگ، کشتار، ویرانی و بی‌سرنوشتی سهیم کردند. حاصل این ستیز و تضاد جدید تحمیل چهار سال جنگ، ویرانی شهرهایی چون کابل، قندهار، مزارشریف، بت‌های بامیان و دهها شهر دیگر، کشتار ده‌ها هزار نفر، افزودن برانبوه معلولان و مجروحان و تداوم مهاجرت و یاس و ناامیدی بود. از این تضاد و جنگ، فرزندی متولد شد که "طالبان" نام گرفت. عصر طالبان در تاریخ معاصر افغانستان سیاه‌ترین دوره این کشور نامیده شده است. عصری که تاجر، افیون و تروریسم نه تنها مردم افغانستان که تیغی بر گلوئی تمامی بشریت شد و به رغم سرنوشتی رزیم این گروه متحجر، تاوان و پیامدهای حضور آنان همچنان ادامه دارد و همچنان قربانی می‌گیرد. حادثه یازده سپتامبر که بیش از سه هزار شهروند بیش از ۶۰ کشور جهان را در کام مرگ فرستاد، موجب شد تا "انفعال" جهانی در قبال پدیده‌هایی چون طالبان و تروریسم به "تحرك" تبدیل شود.

حاصل آن سرنوشتی رزیم طالبان و نابودی بسیاری از لانه‌های تروریست‌ها در این کشور بود. (۱۴ اکتبر ۲۰۰۱) پایان افسانه پیروزیها و آغاز شکست سخت طالبان و تروریست‌ها بود. اما آیا، با سقوط رزیم طالبان و تخریب لانه‌های تروریست‌های "اسامه بن لادن، ایمن الظواهری، ملا عمر، حکمتیار" جنگ و قتل در افغانستان پایان یافته است؟ پاسخ به این سوال همچنان منفي است.

زیرا پدیده طالبان همچنان حضور دارد و حتی اخیراً سازماندهی و فعالتر شده است. تروریست‌ها نیز در بسیاری از نقاط جهان از جمله عراق، یمن، مراکش، اندونزی و ... قتل و کشتار به ارمغان می‌آورند. بر اساس گزارش‌های منتشره، رهبران سیاسی و نظامی این گروه برای هماهنگ کردن آنچه که مقاومت علیه نیروهای آمریکایی در افغانستان خوانده شده، گروه‌های جدید مقاومت تشکیل داده‌اند. شخصی که خود را سخنگوی طالبان معرفی کرده است، می‌گوید: در آخرین نشست رهبران طالبان، شورایی ۱۰ نفری که از سوی "ملا محمد عمر" رهبر طالبان تعیین شده است، گروه‌های مقاومت را سازماندهی می‌کند. این تحرک‌ها که منجر به ایجاد روزافزون ناامنی، اشغال و کنترل برخی از مناطق توسط طالبان، به آتش کشیدن ده‌ها مدرسه به ویژه مدارس دخترانه، توقف فعالیت

سازمانهای امدادی و ناامنی برخی راه ها شده، بعضا حتی نیروهای مقابل را به انفعال کشانده و اخبار نسبتا موثقی نیز از مذاکرات پنهان دولت کابل و آمریکا با لایه هایی از طالبان را به دنبال داشته است. "رادنی دیویس" سخنگوی پیشین نظامی آمریکا در افغانستان که ماموریتش پایان یافت، اخیرا گفت: گزارش هایی خوانده ام که اف بی آی با برخی از رهبران و نمایندگان شبه نظامیان طالبان دیدار و مذاکراتی داشته است. مطلبی که در زیر می خوانید، گزارشی است که بوسیله جان پیلجر روزنامه نگار انگلیسی، بمناسبت پیروزی نیروهای ائتلاف به سرپرستی آمریکا بر ضد تروریسم منتشر کرده است. این گزارش نسبت جالب بودن تاکنون به زبانهای مختلف ترجمه و به نشر رسیده او چنین می نویسد:

من در تمامی طول زندگی خود به خیلی از مناطقی که در آنجا هرج و مرج سیاسی حکمفرما بوده سفر کرده ام اما جایی را مثل اینجا نیافتم. این گزارش در باره خشونت، رشوه خواری و ناامیدی است. این يك نگاه تیزی است به دروغها، خیانتها و ظلم و ستمی که افغانستان امروزه را بویژه برای زنان به جهنمی تبدیل کرده است. برای آشنائی با مردم و منطقه اطراف راهی کابل می شود. در تمامی مسیر حرکت هیچ چیزی از بازسازی بچشم نمی خورد. تنها در محله هائی که دولت و نیروهای خارجی در آن مستقر بودند بازسازی انجام شده بود. ویرانی، بدبختی، فقر و فحشا در گوشه و کنار شهر کابل و سایر شهرهای افغانستان به عیان دیده می شود. خودفروشی زنان و دختران در افغانستان بیاد می کند و به قول سربازانی که در ماموریت های مختلف به کشورهای دیگر رفت و آمد کرده بودند در هیچ جای دنیا به این اندازه خودفروشی و ارزان فروشی را بچشم ندیده بودند. لازم به توضیح است که دایرکنندگان خانه های فساد و فروش زنان به سربازان و نیروهای خارجی با مسئولین دولتی در ارتباط مستقیم هستند. در کنفرانس حزب کارگر انگلیس بعد از حمله ۱۱ سپتامبر تونی بلر چند جمله فراموش ناشدنی را بیان و مسئله ای را فاش کرد. این که "ما، به مردم افغانستان این قول را می دهیم، که شما را تنها نخواهیم گذاشت." اگر طالبان سرنگون شوند، ما با همکاری شما دولتی را که از پشتیبانی وسیعی برخوردار با شد، برای بازسازی افغانستان و این همه خرابی و ظلم و ستمی که بر شما رفته است جانشین خواهیم کرد. دولتی که تمامی گروههای قومی و مذهبی را متحد کند. تا شما از فقر و ستمی که اکنون موجودیت انسانی شما را تهدید می کند، رها بی یابید." او گفته بوش را تقلید کرد، بوش چند روز قبل از او گفته بود: " مردم تحت اختناق افغانستان سخاوت آمریکا و متحدین آن را خواهند شناخت. همزمان که هدفهای نظامی را بمباران می کنیم برای مردان، زنان و کودکان در حال مرگ از گرسنگی و رنج دیده افغانستان از هوا، غذا و دیگر مایحتاج اولیه زندگی خواهیم ریخت.

آمریکا دوست مردم افغانستان است." یکا یک کلماتی که آنها بر زبان رانند، دروغ بود. گفته و تبلیغات آنها همه افسانه آفرینی کثیفی بود تا بدین وسیله راه اشغال هر دو کشور افغانستان و عراق را برایشان باز کند. اشغال غیر قانونی آنگلو - آمریکایی عراق خیلی بیشتر بحرانی و هرج و مرج آفرین بوده اما شاید افغانستان فاجعه زده، فراموش شده، آن اولین "پیروزی" در " جنگ ضد تروریستی" بیشتر شاهد شوک کننده در باره قدرتمایی آمریکا و انگلیس باشد. این، اولین دیدار من از این کشور بود. در دوران زندگی ام، به مناطق زیادی سفر کرده ام که در آنجا هرج و مرج سیاسی حاکم بوده است، اما هرگز من جایی را مثل این جا ندیدم. کابل با خرابه ها، خرده شیشه ها، شن و سنگریزه ها به جای خیابان، عینا درسدن بعد از ۱۹۴۵ در آلمان رابه خاطر می آورد؛ این جا انسانها در ساختن نهایی خرد و خمیر شده، چون قربانیان زلزله زده، در انتظار رهایی زندگی می کنند. آنها برق و یا وسائل گرم کننده ندارند؛ آتش افروزی آنها شبها، از میان سورا خهای دیوارهای گلوله خورده، سوسو می زند. در این شهر بندرت دیواری وجود دارد که بر بدنه اش نشانی از گلوله انواع سلاحها نداشته باشد. موترهای زیر و رو شده در چهار راهی ها باقی مانده اند. پایه های برق که در نظر بود نمایشی از بس های مدرن را به تماشا گذارند، چون گیره های فلزی خم شده اند.

بس های سیمدار بریکدیگر تکیه داده اند. این بسها، مجسمه هایی را به خاطر می آورند که خمرهای سرخ از ماشینها برافراشته بودند تا سال سفر را نشان دهند. در سال ۲۰۰۱ مبلغی بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار در افغانستان به مصرف رسید که بیشترین قسمت آن را آمریکا تأمین کرده بود. بیش از ۸۰٪ از این مبلغ خرج ریختن بمب و پرکردن جیبهای سران جنگجوی یعنی مجاهدین سابق گردید. آمریکاییها به هر کدام از تفنگداران دهها هزار دلار پول نقد و مقدار مشابهی سلاح دادند.

« ما به هر کدام از سران تفنگداران که تو نستیم دست رسی پیدا کنیم، مراجعه کردیم.» این را یکی از کارمندان سیا CIA در زمان جنگ، به خبرنگار روزنامه وال ژورنال استریت گفته بود. به زبانی دیگر، آنها رشوه گرفتند تا به جای جنگ با یکدیگر با نیروهای طالبان مبارزه نمایند. این ها کسانی بودند که در ۱۹۸۹ هنگامیکه نیروهای روسیه عقب نشینی نمودند، بر سر حاکمیت شهر کابل با یکدیگر جنگیدند و شهر کابل را با خاک یکسان کرده و بر طبق گزارش سازمان دیده بانی حقوق بشر مرکز این سازمان در نیویارک می باشد، ۵۰۰۰۰ انسان بیدفاع را به قتل رساندند که بیشترین آنها در یکسال کشته شدند. اینها اکنون، بر افغانستان چیره شده و انحصار، آزار و اذیت مردم و معامله تریاک را بدست گرفته اند. اینها توانسته اند ارتشهای شخصی بوجود آورند و مردم را بیش از پیش مورد شکجه، اذیت و آزار قرار دهند، ایجاد رعب و وحشت کنند و به مافیای کشت خشخاش و به صادر کنندگان تریاک به

بازارهای اروپا و آمریکا تبدیل شوند. ۹۰٪ از هروئین مصرفی در بریتانیا از این راه تأمین می‌گردد. اما با این وجود، این دولت روی کار آمده بعد از سرنگونی طالبان در واقع فقط حکم يك نمایش را دارد؛ این دولت پولی در بساط نداشت. یکی از کارمندان وزارت امورانکشاف دهات در کابل، عمر زاخیل وال به من می‌گوید که "کمتر از ۲۰٪ از کمکهای خارجی به خزانه دولتی می‌رسد، ما حتی پول برای پرداخت حقوق کارمندان دولتی نداریم، از آن کمتر برای پرداخت هزینه‌های بازسازی". ایالات متحده از همان ابتدا حرکت، مجاهدین را حمایت نموده و سیلی از کمک‌های مالی خود را از طریق اسلام‌آباد به آدرس آنان سرازیر نمود.

اسلام‌آباد درست به همین دلیل بعد ها به خود حق داد که به عنوان قیام جهاد افغانستان درمورد سرنوشت آن تصمیم‌گیری کند. پس از سرازیر شدن امداد‌های خارجی به سرکردگی آمریکا- به سوی مجاهدین، افغانستان به محل رقابت جدی دو ابرقدرت جهانی تبدیل شد. مجاهدین با قدرت و صف نا پذیرى که کسب کرده بودند در یک خلاء سیاسی قرار گرفتند. حتی عده‌ای از رهبران جهادی آرزو داشتند که حکومت جمهوری افغانستان چند صبحی بیشتر دوام بیاورد. حضور مجاهدین در کابل به دلیل اختلافات فراوان درونی منجر به خلاء قدرت مشروع و در نتیجه نزاع بی‌پایان گردید. بعد از لشکرکشی آمریکا و متحدین غربی آن بار دیگر تفنگ در اختیار جنگسالاران فراری دیروزی قرار گرفته و هر روز اخبار دردناکی از چور و چپاول و زد و راه‌گیری و ... تفنگداران از گوشه و کنار کشور بگوش می‌رسد و خبرنگاران داخلی و خارجی از واقعات دلخراش راپور می‌دهند. در کابل از یکسو قد برافراشتن لحظه به لحظه بلند منزل‌ها و مارکیت‌ها و از سوی دیگر فقر، مظلومیت و بیچارگی تک‌تک ساکنان آن نشان می‌دهد که پایتخت به نمایندگی از تمام شهرهای کشور در چه مظلومیتی غرق می‌باشد و چگونه بی‌دادرسی به پیش می‌راند.

در چند ماه اخیر گراف جرم و جنایت در کابل آنقدر اوج گرفته که ۶ مستوفی توان حسابگیری آن را نخواهند داشت که علل آن را می‌توان در فقر و آلوده بودن پولیس آن به جنایت دانست. هر زد و یا قتلی که صورت می‌گیرد گفته می‌شود، دزدان یا قاتلان «لباس پولیس به تن داشته» معلوم نیست چه دلیلی وجود دارد که فلان آمر حوزه در فلان ناحیه با دزدان دهن‌جوال را بگیرد ولی در ناحیه جدید از چنین کاری توبه نماید!! این شیوه‌های غیر اساسی کار فقط مردم را به سکوت و تسکین واداشتن است، نه علاج درد مردم. بهای این همه لول دادن‌ها، انتظار کشیدن‌ها و تجربه کردن‌ها را فقط باید مردم بپردازند. وزیر داخله جهت تأمین امنیت حداقل پایتخت باید به فکر چاره اساسی باشد و آن اینکه باید تغییرات ریشه‌ای و بنیادی در دستگاه پولیس بوجود آورد، زیرا ناف بسیاری از تفرقات پولیس در سال‌های اخیر به جاهای بند است که دور کردن شان از قدرت کاری در حد قربانی دادن است. با اندوه و درد تاکنون نه تنها در ریشه کن کردن سیستم و شیوه‌های قوماندان‌سالاری و حاکمیت تفنگ کار موثری صورت پذیرفته، بلکه بصورت مستقیم و غیرمستقیم در تقویه پایه‌های سیاسی و قدرت اقتصادی آنان موثریت روا داشته شده است.

در حالیکه در اوضاع کنونی و در طی سه سال این انتظار موجود بود که در عرصه‌های تأمین امنیت، بازسازی و قانونمداری، طرد فساد اداری و دولتی و سایر نایب سامانی‌ها کارهای بزرگی انجام میشد اما این مامول‌ها تحقق نیافته باقی مانده و خواست ملت برای ایجاد یک دولت قوی و نیرومند و پاسدار قانون و تأمین‌کننده امنیت و ادامه دهنده بازسازی، تأمین کار و رفاه اجتماعی در حال بدل شدن به یأس تلقی میشود. در حقیقت بسیاری از فرماندهان و افراد مسلحی که به نیروهای خارجی به سرکردگی آمریکا کمک کردند تا طالبان را سرنگون کند، حالا خود به تهدیدی برای تلاش‌های دولت‌کرزی در برقراری صلح تبدیل شده‌اند. در شرایط فعلی برای همگان آشکار است که مرکز گریزی و قانون شکنی چه در ولایات و چه در مرکز به اندازه ایست که هیچ مرجع قانونی نمی‌تواند در برابر آن ایستادگی کند. امروز بوروکراتیزم ریشه دار در کشور مانع هرگونه پیشرفت است، لذا برنامه‌هایی چون خلق سلاح، مبارزه با مواد مخدر و غیره نتوانسته‌اند به موفقیت برسند.

در برابر این نا بسامانی بنیادی، سیاست‌هایی چون تغییر مسئولین در ولایات، سطحی به نظر می‌رسد، این سیاست‌ها نه تنها باعث بهبود اوضاع نمی‌شود بلکه به آشفتگی آن می‌افزاید.

از سوی دیگر در هم ریختگی صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های دست‌اندرکاران امور و بخش‌های مختلف اداری سبب ناکامی اجراء مثبت و موثر میگردد. اصلاحات اداری نیز در صورتی موثر است که هیچ‌کس نتواند به ناحق خواسته خود را به کرسی بنشانند. در هر حال ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی با اتکا به اصل شایسته‌سالاری و مدیریت علمی که بتواند به خواسته‌های مردم پاسخ مثبت بدهد، تنها راه سیاسی بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی به شمار می‌رود. در غیر آن هر شخصی با تجربه‌ای هم اگر در این حلقه بسته و در سیستم بهم آمیخته قرار گیرد موفقیت چندانی نخواهد داشت. زد و چپاول و رشوت‌ستانی در ادارات دولتی، حاکمیت‌های متعدد شهری و محلی، تبلیغات دوامدار بر ضد حاکمیت ملی، و ... تاچه مدتی دوام می‌آید؟

متأسفانه رئیس‌جمهور نتوانست افغانستان را اداره و کشور را از تباہی ویدبختی نجات بدهد. طوریکه یار قبلی و دوست نزدیک وی دکتر اشرف غنی احمدزی عملکرد دولت حامد کرزی را به انتقاد گرفته و اظهار داشت:

با اینکه جامعه جهانی در مورد دولت‌سازی در افغانستان به اتفاق نظر رسیده است؛ اما برنامه‌ریزی‌های ضروری برای اجرای هماهنگ نظارت بر این طرح هنوز وجود ندارد. وی که در گفتگو با روزنامه چراغ چاپ کابل سخن می‌گفت اظهار داشت: در کشورهایی که در افغانستان نیروهای نظامی دارند نیز درباره درستی این تصمیم دچار

تردید شده‌اند. اشرف غنی افزود: در فاصله سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ میلادی در افغانستان پیشرفت‌هایی برای استقرار یک دولت مشروع مرکزی که به تدریج اعتماد مردم را جلب کند، حاصل شد؛ اما اکنون بنظر می‌رسد که دولت توان بالقوه حرکت در این زمینه را ندارد.

وی همچنین برای نجات از این بن بست راه‌هایی را پیشنهاد کرد و گفت: ابزارها و سرمایه‌هایی هنوز هم در افغانستان وجود دارد که از آن می‌توان در جهت بهبود اوضاع استفاده کرد و حامد کرزای می‌تواند قاطعانه عمل کند و نام خود را به عنوان بنیانگذاری ابرومند ثبت نماید یا در ردیف کسانی در تاریخ از وی یاد شود که فرصت طلایی را از دست داده‌اند. وی یاد آور شد: در درجه اول باید یک محکمه عالی تاسیس شود تا با مبارزه با فساد کمسیون‌هایی تشکیل بدهند که قادر به جلوگیری از فساد در عالیترین سطح باشد. ثالثاً آنها باید در پی حکومتداری صحیح باشند و برای نسل جوان فرصت‌هایی را ایجاد کنند. وی همچنین بر طرف کردن عدم توازن میان بودجه نظامی و توسعه کشور از سوی جامعه جهانی را علاج دیگر بحران فعلی می‌داند. اشرف غنی احمدزی که قبلاً در سمت وزارت اقتصاد و دارایی دولت انتقالی فعالیت می‌کرد پس از اعلام کابینه دولت انتخابی حامد کرزای از فهرست کابینه حذف شد و در حال حاضر رئیس دانشگاه کابل می‌باشد.

سازمان ملل فساد حاکمیت را تهدید می‌کند:

سازمان ملل متحد در افغانستان نسبت وجود فساد در دستگاه حکومت این کشور ابراز نگرانی کرده است. ایدرین ادوار، سخنگوی دفتر نمایندگی ملل متحد (یوناما) در افغانستان در یک کنفرانس خبری در کابل گفت که آلودگی رو به افزایش مقامات این کشور به انواع فساد، تهدیدی برای حاکمیت ملی و امنیت در افغانستان است. ادوارد گفت: "از جامعه جهانی نباید انتظار داشت که از ادارات و مسئولان آغشته به فساد پشتیبانی کند و این موضوع برای مردم عادی نیز قابل پذیرش نیست." به گفته ادوارد فساد و نا امنی دو روی یک سکه است و جایی که فساد باشد در آنجا نا امنی نیز وجود دارد.

سخنگوی یوناما با اشاره به مناطق دوردست افغانستان این نگرانی را مطرح کرد که ادامه فساد در حکومت به کاهش حاکمیت دولت مرکزی در این مناطق منجر خواهد شد. او گفت اگرچه افغانستان در یک مرحله گذار قرار دارد ولی ممکن نیست از کنار مسایل مهمی چون فساد، مواد مخدر و اداره ضعیف به آسانی گذشت. وجود فساد اداری در دستگاه حکومت از آن دسته انتقادهای است که حکومت پس از طالبان به رهبری رییس جمهور کرزی همواره با آن مواجه بوده است؛ آنچه که حکومت کرزی از نخستین روزهای تشکیل متعهد به مبارزه با آن شده بود. ولی در حال حاضر این مشکل به جای کاهش، رو به افزایش نهاده است. دوام این حالت در کنار نارضایتی مردم نگرانی برخی سازمان‌های جهانی را نیز برانگیخته است. موضوع فساد در دستگاه حکومت به یکی از بحث‌های محوری مطبوعات غربی نیز تبدیل شده چنانچه در یکی از شماره‌های اخیر روزنامه واشنگتن پست در مطلبی از خرید و فروش پست‌های بلند دولتی در افغانستان خبر داده شده است. بسیاری افغان‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که اگر جلو فساد گرفته نشود و اصلاحات لازم به وجود نیاید آنچه در چهار سال گذشته دولت و مردم به دست آورده‌اند به آسانی از دست خواهد رفت.

یک هفته نامه آلمانی مدعی شد:

فشار آمریکا بر کرزی برای استعفا از مقامش شد. با گسترش و تشدید موج خشونت‌ها شایعاتی مبنی بر اینکه دولت آمریکا حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان را زیر فشار گذارده تا از مقام خود استعفا دهد، به گوش می‌رسد. هفته‌نامه‌ی فوکوس چاپ آلمان در گزارشی آورده است: دولت آلمان در مورد احتمال اینکه حامد کرزی از سوی آمریکا برای استعفا از مقامش تحت فشار است، نگران است.

بنابراین گزارش بر اساس اطلاعات سازمان‌های مخفی که در کابل در گردش است، گفته می‌شود قرار است کرزی و برخی از اعضای رهبری دولت توسط آمریکا برکنار شوند. به گزارش فوکوس، دیپلمات‌های آلمانی این شایعه را با همکاران آمریکایی خود در میان نهاده‌اند و مقامات آمریکایی این شایعه را بشدت رد کرده و اظهار داشته‌اند که آنها از پشتیبانی کرزی دریغ نخواهند کرد. از سوی دیگر این نشریه نوشته است که هم مردم افغانستان و هم ایالات متحده آمریکا حامد کرزی را شخصیتی ضعیف ارزیابی می‌کنند و تردید دارند موفق شود ثبات را به این کشور بازگرداند. از سوی دیگر گفته می‌شود که یکی از برادران کرزی در قاچاق مواد مخدر دست داشته است.

ادامه دارد